

تحلیل فقهی و اصولی صدق عناوین ادله امضای عقود بر اشخاص حقوقی

علی غفاریان (نویسنده مسئول)

طلبه سطح چهار و دانش پژوه مجتبع آموزشی و پژوهشی ائمه اطهار علیهم السلام قم ایران

agh1369@gmail.com

دکتر سید محمد نجفی یزدی

مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و استادیار گروه فقه و اصول، جامعة المصطفی العالمیة، قم، ایران

چکیده

نقش اقتصادی و اجتماعی اشخاص حقوقی در بین جوامع امروزی غیرقابل انکار است. از این رو، اثبات مشروعیت شرعی معاملات این اشخاص به یکی از مسائل مهم فقه معاصر تبدیل شده است. یکی از مهم ترین ادله ای که برای اثبات مشروعیت معاملات این اشخاص اقامه شده، تمسک به عمومات و اطلاقات ادله امضای عقود، مانند «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، از طریق صدق عناوینی چون «بیع» و «عقد» بر معاملات اشخاص حقوقی است. این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی و با گردآوری اطلاعات کتابخانه ای انجام شده است، درصدد بررسی این استدلال است. یافته های تحقیق نشان می دهد که این استدلال با چالش های متعددی از قبیل عدم دلالت آیات بر اطلاق، انصراف عرفی ادله به معاملات اشخاص حقیقی، و اشکال تمسک به عام در شبهه مصداقیه مواجه است. از این رو استدلال مذکور برای اثبات مشروعیت تصرفات اشخاص حقوقی ناتمام تشخیص داده می شود. در پایان، راهکارهایی مانند تمسک به سیره عقلای متشرعه و اذن ولی فقیه به عنوان جایگزین های این استدلال پیشنهاد می گردد.

واژگان کلیدی: ادله امضای عقود، شخص اعتباری، شخص حقوقی، عمومات و اطلاقات، فقه معاملات، مسائل

مستحدثه.

بحث پیرامون شخص حقوقی از مباحث مهم فقهی و حقوقی در عصر حاضر به شمار می‌رود. با توجه به تأسیس، گسترش و نقش‌آفرینی اشخاص حقوقی در قالب دولت‌ها، بانک‌ها، شرکت‌ها و نهادهای گوناگون در شئون مختلف زندگی اجتماعی، ارتباط با این اشخاص به اندازه ارتباط با اشخاص حقیقی ضرورت پیدا کرده است. حال در صورتی که مشروعیت این اشخاص به اثبات نرسد، تصرفات و معاملات آنها نیز با ابهام مواجه خواهد بود و در فرض عدم اثبات مشروعیت این تصرفات، اختلال در نظام اقتصادی و اجتماعی پیش خواهد آمد.

این ضرورت، فقها و محققان را بر آن داشته تا مشروعیت معاملات اشخاص حقوقی را از دیدگاه شرع مورد مطالعه قرار دهند. در این راستا، ادله شرعی متعددی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. یکی از مهم‌ترین این ادله، استناد به عموماً و اطلاعات ادله امضای عقود از راه‌های مختلف است. در این میان، استدلال مبتنی بر صدق عناوین به کار گرفته شده در عموماً و اطلاعات ادله امضای عقود بر معاملات شخص حقوقی، بیش از سایر استدلال‌ها مورد توجه و استناد است. اما از این جهت که این دلیل از زوایای مختلف فقهی و اصولی مورد نقد جدی قرار گرفته است. این مقاله در پی آن است تا با بررسی این اشکالات در قالب ساختاری نظام‌مند و تحلیلی، به ارزیابی نهایی این دلیل بپردازد.

این تحقیق با گردآوری منابع کتابخانه‌ای مشتمل بر منابع فقهی-اصولی و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، استدلال‌های گفته شده -مخصوصاً در کتاب الشخص الاعتباری- را با رویکرد انتقادی و با تکیه بر قواعد فقهی و اصولی مورد ارزیابی قرار داده است. مقاله حاضر صرفاً به گردآوری و تکرار اشکالات موجود بسنده نکرده و بلکه دارای چندین مزیت است: ۱- طبقه‌بندی اشکالات پراکنده در منابع مختلف در یک ساختار منضبط و منطقی. ۲- ارائه تحلیل‌های جدید در برخی از موارد. ۳- ارزیابی نقدهای مطرح شده و پاسخ‌های مرتبط با آنها و جمع‌بندی نهایی.

۱. تبیین استدلال مبتنی بر صدق عناوین

استدلال مشهوری که برای اثبات مشروعیت تصرفات شخص حقوقی اقامه می‌شود همان استدلالی است که محقق حائری در کتاب «فقه العقود» به آن تمسک کرده است. او با استناد به اطلاعات ادله امضای عقود مانند آیه **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**^۱ معتقد است، زمانی که چیزی را از یک شرکت یا مؤسسه‌ای می‌خریم و یا به آن می‌فروشیم، عرفاً مصداق خرید و فروش بوده و مشمول اطلاق **«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»** قرار می‌گیرد.^۲ از آنجاکه **«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»** بر صحت هر مصداقی از بیع دلالت دارد، شامل معامله شخص حقوقی نیز خواهد شد و با ضمیمه کردن قاعده **«لَا بَيْعَ إِلَّا فِي مِلْكٍ»**، لوازم آن مانند تملیک و تملک نیز بر آن مترتب می‌گردد.^۳

صورت منطقی اثبات مشروعیت معاملات اشخاص حقوقی از طریق عموماً ادله امضای عقود به ترتیب ذیل است:

^۱ بقره: ۲۷۵.

^۲ حسینی حائری، فقه العقود، ۹۸/۱.

^۳ جمعی از نویسندگان، فقه عقود مستحدثه، ۱۷۵/۲.

مقدمه اول: آیاتی مانند «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» به صورت عام و مطلق بر حلیت بیع و لزوم وفای به عقود دلالت دارند.

مقدمه دوم: مفهوم «بیع» و «عقد» در این ادله، مفاهیمی عرفی هستند که مصادیق آن را عرف جامعه تعیین می کند. مقدمه سوم: عرف امروز، معاملاتی که توسط اشخاص حقوقی مانند شرکت ها، مؤسسات و دولت انجام می شود را مصداق بارز «بیع» و «عقد» می داند.

نتیجه: بنابراین، این معاملات مشمول عمومات و اطلاقات ادله امضای عقود بوده و حلال و لازم الوفا هستند. او همچنین در خصوص مشروعیت دیگر تصرفات شخص حقوقی بر این باور است که اگر در برخی از حقوقی که «له» یا «علیه» شخصیت حقوقی است، اطلاقی وجود نداشته باشد که بتوان به آن استناد کرد، با اصل عدم احتمال فرق بین آثار حقوقی، مشروعیت این حقوق را هم می توان اثبات کرد.^۴

همان گونه که از استدلال استفاده می شود، این استدلال منحصر به اطلاق «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» نیست و شامل دیگر عمومات و اطلاقات ادله امضای عقود مانند أَوْفُوا بِالْعُقُودِ،^۵ تَجَارَةً عَنْ تَرَضٍ^۶ و مانند این ها نیز می شود.

۲. تحلیل و نقد دلالت ادله امضای عقود

دلالت ادله امضای عقود از برخی جهات مورد نقد قرار گرفته است:

۲/۱. نقد اول: ابهام در دلالت آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» بر اطلاق

برخی مانند آخوند خراسانی بر این عقیده اند که آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» در مقام بیان منع ربا بوده و اطلاق ندارد.^۷ صاحب جامع المدارک نیز استناد به اطلاق آیه را با تردید می نگرد.^۸

محقق همدانی با بیان این نکته که تمسک به اطلاق آیه، منوط به اثبات در مقام بیان بودن آن از حیث حکم و شرایط است، در مقام بیان بودن آیه از جهت احکام بیع و شرایط آن را محل تأمل می داند؛ زیرا قرینه سیاق نشان می دهد که آیه در مقام پاسخ به توهم مشابهت بین «بیع» و «ربا» است و خداوند سبحان با بیان أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا^۹ در صدد تفکیک این دو مفهوم برآمده است و روشن است که این قضیه در فرض حلیت برخی از اقسام بیع صادق است، هر چند که برخی از اقسام آن خارج باشند.^{۱۰}

^۴ حسینی حائری، فقه العقود، ۹۸/۱.

^۵ مانده: ۱.

^۶ نساء: ۲۹.

^۷ خراسانی، حاشیه المکاسب، ۱۴۷.

^۸ خوانساری، جامع المدارک، ۷۱/۳.

^۹ بقره: ۲۷۵.

^{۱۰} همدانی، حاشیه کتاب المکاسب، ۲۸ تا ۲۷.

علاوه بر اینکه به اعتقاد ایشان، هدف آیه با فرض اجمال نیز سازگار است و این به معنای صدور قبح از سوی متکلم حکیم نیست؛ چرا که آیه در مقام بیان احکام و شرایط نبوده و به همین جهت تمسک به اطلاق آن صحیح نیست و نمی‌توان عدم اعتبار شرطی از شرایط بیع مانند اهلیت متعاقدين را از آن استفاده کرد.^{۱۱} البته وی در ادامه با تعدیل در نظر خود می‌گوید: «مگر اینکه از تمسک فقها در ابواب بیع هنگام شک در شرایط، چنین استنباط شود که این اطلاق در مقام بیان حکم بوده و تمسک به آن در نزد ایشان امری مسلم است».^{۱۲}

دفاع از اطلاق آیه با احتمال دو نحوه بیان در نفی مثلثیت بیع و ربا: امام خمینی معتقد است، این تفکیک بین بیع و ربا، منافاتی با اطلاق آیه ندارد؛ چرا که ردّ سخن قائلین به مثلثیت بیع و ربا به دو نحو ممکن است: گاهی با بیان عدم تشابه این دو (یکی حلال و دیگری حرام) و گاهی با بیان حکم این دو به نحوی که رد عدم مثلثیت از لوازم آن باشد. در این آیه نیز خداوند سبحان با بیان حکم بیع و حکم ربا، سخن قائلین به مثلثیت را رد کرده و این نوع بیان، منافاتی با اطلاق نیست.^{۱۳}

علاوه بر این، به اعتقاد برخی از فقها، برای احراز در مقام بیان بودن، رسیدن به یقین قطعی لازم نیست. بلکه اگر قرینه‌ای دالّ بر انصراف کلام به مقام تشریع وجود نداشته باشد، می‌توان به اطلاق تمسک کرد؛ چراکه این امر همانند مسئله ظواهر الفاظ، مرتبط با فهم اهل محاوره است و اهل محاوره در موارد تردید، اگر قرینه‌ای بر ابهام کلام وجود نداشته باشد، حکم به اطلاق کرده و احتمالات خلاف را اعتنا نمی‌کنند.^{۱۴}

عدم پذیرش دفاع از اطلاق آیه: اگرچه امام خمینی با بیان اینکه ردّ مثلثیت می‌تواند از طریق بیان این نکته که ردّ مثلثیت با بیان حکم هر کدام از بیع و ربا هم امکان دارد، از اطلاق آیه دفاع کرده است. اما به نظر می‌رسد این پاسخ قوی نیست. زیرا حتی اگر این نوع بیان منافاتی با اطلاق آیه هم نداشته باشد، اما برای استفاده اطلاق از آیه، احراز «ظهور در اطلاق» نیز نیازمند قرینه است. در این آیه، دو قرینه بر عدم ظهور در اطلاق وجود دارد: اول، مقابله با ربا که موضوع کلام را محدود می‌کند؛ و دوم، سکوت آیه از بیان هرگونه قید و شرطی برای بیع، در حالی که می‌دانیم بیع نزد عرف و شرع شرایطی دارد. این سکوت، بیشتر مؤید آن است که آیه در مقام بیان تمام شرایط نبوده است. بنابراین، استظهار اطلاق از آیه برای شمول بر معاملات اشخاص حقوقی با اشکال مواجه است.

در اشکال به بیان دوم هم -که گفته شد: به نظر برخی از فقها برای احراز در مقام بیان بودن، یقین قطعی لازم نیست و در صورت عدم وجود قرینه بر انصراف کلام به مقام تشریع می‌توان به اطلاق تمسک کرد- می‌گوییم: اولاً مسئله مبنایی است. ثانیاً همان‌طور که در پاسخ از بیان امام خمینی گفتیم، اصل در مقام بیان بودن آیه، به جهت وجود دو قرینه‌ی مذکور محل تأمل است.

دفاع از اطلاق به جهت تمسک به اطلاق آیه در برخی از روایات: شاید بتوان گفت: علاوه بر اینکه تمسک به اطلاق این آیه در مواقع شک بین فقها مشهور است، ظهور برخی از روایات نیز چنین است که اطلاق آیه در آن امری مسلم بوده

^{۱۱} همدانی، حاشیه کتاب المکاسب، ۲۸ تا ۲۹.

^{۱۲} همدانی، حاشیه کتاب المکاسب، ۲۸.

^{۱۳} خمینی، کتاب البیع، ۹۴ تا ۹۳/۱.

^{۱۴} امامی خوانساری، الحاشیه الثانية علی المکاسب، ۱۱۴/۲.

است. در روایتی از امام صادق (ع)، حضرت در پاسخ از سوال بیاع سابری که درباره حرام و ربا دانستن هرگونه سودی که از معامله با شخص مضطرّ به دست آید، فرموده‌اند: «و هل رأیت أحدا اشترى غنیا أو فقيرا إلا من ضرورة یا عمر قد احلّ الله البیع و حرم الربا و اربح و لا ترب»^{۱۵} و همان‌طور که ملاحظه می‌شود، اطلاق آیه مورد تمسّک قرار گرفته است.^{۱۶} بنابراین، استناد به اطلاق آیه صحیح بوده و عدم اطلاق پذیرفته نیست.

نقد استناد به اطلاق در روایت: در این روایت، تکیه استناد به اصل آیه است، نه به اطلاق آن. دلیل این امر آن است که شأن نزول آیه، ناظر به بیع همراه با سود است. در روایت مذکور، امام علیه السلام می‌فرمایند که در حالت عادی، فروشنده از خریداری که مضطرّ به خرید است، سود دریافت می‌کند؛ چرا که هر خریداری به دلیل نیاز خود اقدام به خرید می‌کند و این امر به‌ویژه در «بیع نسیه» آشکارتر است. بنابراین، مفاد روایت این است که مورد متعارف و مورد نظر آیه، همین نوع از بیع (با دریافت سود در شرایط عادی) بوده است. با این توضیح، روشن می‌شود که استدلال محقق اصفهانی - مبنی بر اثبات اطلاق برای آیه از طریق این روایت - تمام نیست. در نهایت، این آیه نه در مقام بیان شرایطی چون اهلیت، مالکیت یا مملوکیّت است و نه با توجّه به قرینه مقابله با ربا (حَرَمَ الرَّبَا) دارای اطلاق می‌باشد.^{۱۷}

۲/۲. نقد دوم: انصراف ادله به معاملات اشخاص حقیقی

با این فرض که اطلاق را برای ادله مذکور ثابت بدانیم، این اطلاق، اشخاص حقوقی را شامل نیست؛ چرا که متبادر عرفی از الفاظی مانند «بیع» و «عقود» و خطاباتی مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، معاملاتی است که از «اشخاص حقیقی» انجام می‌پذیرد. به عبارت دیگر، ظهور این الفاظ در «بیعکم» و «عقودکم» است. این انصراف به حدی است که فقیهانی مانند محقق یزدی و محقق خویی در بحث بیع فضولی، این عمومات را منصرف به معاملاتی می‌دانند که به مالک (شخص حقیقی) منتسب باشد، هرچند توسط وکیل یا مأذون انجام شود.^{۱۸} از آنجا که شخص حقوقی فاقد شعور و اراده مستقیم است و معاملات آن توسط نماینده انجام می‌شود، انتساب مستقیم به مالک (شخص حقیقی) برقرار نیست و به همین جهت معاملات او صحیح نمی‌باشد.^{۱۹}

در پاسخ به این اشکال، برخی گفته‌اند که انصراف مذکور قطعی نیست و عرف، صدور معامله از کسی مانند نماینده شرکت را به خود شرکت (شخص حقوقی) منتسب می‌داند.^{۲۰} در نتیجه، انصراف به معاملات منتسب به مالک نیست و وجهی برای این تبادر وجود ندارد؛ چراکه دلیل انصراف، استبعاد یا استحاله عرفی است و در جایی که شارع متعال با عمومات

^{۱۵} طوسی، تهذیب الأحکام، ۱۸/۷.

^{۱۶} اصفهانی، حاشیه کتاب مکاسب، ۱۰۸/۱.

^{۱۷} شهیدی، «احکام بورس».

^{۱۸} یزدی، حاشیه مکاسب، ۱۳۳/۱ تا ۱۳۴؛ خویی، مصباح الفقاهه، ۷/۴ تا ۷.

^{۱۹} لجنة الفقه المعاصر، الشخص الاعتباری، ۶۲/۱.

^{۲۰} لجنة الفقه المعاصر، الشخص الاعتباری، ۶۲/۱؛ خمینی، کتاب البیع، ۱۳۳/۲.

و اطلاقاتی چون «احلّ الله البیع» آن را حلال دانسته و عرف هم آن را صحیح می‌داند، دلیلی برای قرینیت استبعاد و استحاله برای تقیید این عموماً وجود ندارد.^{۲۱}

اما این پاسخ تمام نیست. چرا که اولاً، این انتساب عرفی، یک انتساب «مجازی» است، در حالی که انتساب مورد نظر در ادله، یک انتساب «حقیقی» به فاعل دارای اراده و شعور است. ثانیاً، حتی اگر انصراف را قطعی ندانیم، «احتمال انصراف» به قدری قوی است که مانع از انعقاد اطلاق برای شمول بر اشخاص حقوقی می‌شود. ثالثاً، عموماً هم‌چون «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» هم این انصراف را تأیید می‌کند؛ چرا که ظاهر آن خطاب به مکلفینی است که عقد مستقیماً به آنها منتسب است. بنابراین، استدلال به صدق عنوان بر معاملات شخص حقوقی، از این جهت نیز دچار ضعف است.

۳. چالش تعمیم ادله به مصادیق جدید (شبهه مصداقیه)

این چالش به دو صورت بیان شده است:

۳/۱. احتمال اختلاف دیدگاه شارع و عرف

استناد به عموماً و اطلاق در موارد شک در تخصیص یا تقیید، زمانی صحیح است که ما در "مصدق" عنوان شک نداشته باشیم، یعنی بدانیم "بیع" به معنای عرفی، همان "بیع" نزد شرع است. اما اگر به دلیل دیدگاه خاص شرع، احتمال مخالفت دیدگاه شرع و عرف وجود داشته باشد، به گونه‌ای که این اختلاف موجب تغییر موضوع حکم گردد، تمسک به عموم و اطلاق، "تمسک به عام در شبهه مصداقیه" خواهد بود که نزد اصولیان باطل است.^{۲۲}

برای مثال، «بیع کلب» در نزد عرف زمان شارع، یک «بیع» محسوب می‌شده است، اما شرع این معامله را باطل اعلام کرده است. این اختلاف ناشی از دیدگاه خاص شارع در ملکیت کلب است؛ زیرا از نظر شرع، کلب قابلیت مملوک بودن را ندارد، در حالی که قاعده رایج نزد عرف و شرع این است که «لا بیع الا فی ملک»؛ بنابراین، به دلیل این اختلاف دیدگاه، برای تمسک به اطلاق وارد از ناحیه شارع، ابتدا باید شرعیت بیع خاص را احراز کنیم و سپس به اطلاق مانند «احلّ الله البیع» تمسک نماییم.

نکته مورد توجه اینکه دیدگاه خاص شرع در اعتبار یا عدم اعتبار برخی قیود عرفی از سنخ تخصیص یا تقیید نیست، تا اینکه بگوییم تا زمانی که مخصص و مقتیدی یافت نشده، بیع نزد عرف برای صحت آن کافی است. بلکه دیدگاه خاص شرع طوری است که تا زمانی که تمام قیود معتبر نزد شارع احراز نشود، موضوع حکم محرز نخواهد شد و تمسک به اطلاق از قبیل تمسک به عام در شبهات مصداقیه خواهد بود که به نظر تمام اصولیون باطل است.^{۲۳}

در مورد اشخاص حقوقی نیز چنین احتمال قوی وجود دارد که آیا شارع، معامله‌ای را که از یک شخص اعتباری و با واسطه نماینده صادر می‌شود را در زمره مصادیق "بیع صحیح" می‌داند یا خیر؟ این شک، دقیقاً شک در مصداق عنوانی است که می‌خواهیم به عموم آن تمسک کنیم. از این رو، نمی‌توان به اطلاق ادله امضای عقود مانند «احلّ الله البیع» برای تصحیح

^{۲۱} شب‌زنده‌دار، «شخص اعتباری».

^{۲۲} حسینی حائری، فقه العقود، ۹۹/۱.

^{۲۳} حسینی حائری، فقه العقود، ۹۹/۱.

معاملات این افراد تمسک کرد، زیرا مشروعیت تمسک و تملک شخص حقوقی محرز نیست و استناد به این عموماً و اطلاعات به اشکال تمسک به عام در شبهات مصداقیه دچار است.

۳/۱/۱. راهکارهای پیشنهادی

برای تصحیح استناد به اطلاق راهکارهایی ارائه شده که دو مورد از این راهکارها خارج از محل بحث و استدلال به دلیلی غیر از عموماً و اطلاعات ادله امضای عقود است:

۱- تمسک به ارتکاز عقلایی: با این ادعا که ارتکاز عقلایی در زمان شارع، شخصیت حقوقی را به رسمیت می‌شناخته است، موضوع را ثابت کرده و به اطلاق لفظی تمسک کنیم. اما این کار، خروج از استدلال اصلی و توسل به دلیل دیگر است.^{۲۴}

۲- تمسک به اطلاق مقامی: به این صورت که اگر شارع قرائت جدیدی غیر از بیع عرفی داشته باشد، لازم بود آن را بیان کند. اکنون که بیان نکرده، به اطلاق مقامی کشف می‌شود که شارع هم مشروعیت شخص حقوقی از نظر عرف را قبول داشته است؛ زیرا انسان عرفی، اطلاعات شارع را تا زمانی که ردی از ایشان نرسیده باشد به مصادیق رایج تطبیق می‌کند. این استدلال هم منوط به اثبات گستره ارتکاز عقلایی در زمان ائمه معصومین (ع) است همانند راهکار قبلی، دلیل مستقلی غیر از استناد به عموماً و امضای عقود است.^{۲۵} علاوه بر اینکه وجود ارتکاز عقلایی بر مالکیت اشخاص حقوقی در عصر معاصر نیز برای تمسک به اطلاق مقامی کافی نیست.

راهکار اول (امکان احراز موضوع با اصل ثبات ظهور): برخی بر این عقیده‌اند که با تکیه بر «اصالة الثبات فی الظهور» می‌توان ثابت کرد معنای الفاظی مانند «بیع» در زمان شارع و عصر حاضر یکسان است. بر این اساس، اگر امروز عرف، معاملات اشخاص حقوقی را مصداق «بیع» می‌داند، در عصر تشریع نیز چنین بوده است. شهید صدر در مباحث حجیت ظواهر به مسئله‌ای اشاره می‌کند که با موضوع حاضر ارتباط مستقیم دارد. او معتقد است وضع لغوی و حتی ظهورهای سیاقی در گذر زمان دستخوش تحول می‌شوند. بنابراین، آنچه در اصولی مانند «اصالة الظهور» حجیت دارد، ظهور موضوعی در عصر صدور کلام است. پرسش اصلی این است: چگونه می‌توان این ظهور موضوعی را احراز کرد؟^{۲۶}

به باور ایشان، فقها این مشکل را با «اصالة عدم النقل» حل می‌کنند که حجیت آن مستقل از استصحاب بوده و مبتنی بر سیره عقلایی است. این اصل - که از آن به «اصالة الثبات فی الظهورات» تعبیر می‌شود - از پشتوانه سیره عقلایی برخوردار است؛ چرا که هم عقلاء در اسناد تاریخی (مانند وقف و وصیت) به آن ترتیب اثر می‌دهند و هم متشرعان در عمل به نصوص دینی به آن پایبند بوده‌اند. تنها در دو مورد این اصل جریان نمی‌یابد: ۱- هنگامی که علم به نقل معنایی وجود داشته باشد، اما

^{۲۴} حسینی حائری، فقه العقود، ۹۹/۱.

^{۲۵} حسینی حائری، فقه العقود، ۹۹/۱ تا ۱۰۰.

^{۲۶} صدر، بحوث فی علم الأصول، ۲۹۳/۴.

در تقدیم و تأخیر آن شک کنیم. ۲- در مواردی که در تأثیر سبب نقل شک وجود دارد، مانند رسیدن شایعه به مرتبه‌ای که احتمال نقل به معنای شرعی داده شود.^{۲۷}

این دیدگاه بر مسئله حاضر نیز قابل انطباق است. اگرچه برخی نهادهای مشابه شخص حقوقی در عصر تشریع وجود داشته، اما احراز اهلیت برای کلیه اشخاص حقوقی جدید - به عنوان یک قاعده کلی - نزد عرف آن زمان محل تردید است. با توجه به احتمال انتقال معنا و شک در تطبیق مفهوم عرفی قدیم و جدید، با اجرای اصل عقلایی «اصالة عدم النقل» یا «اصالة الثبات فی اللغة» و یا «استصحاب فقهایی» می‌توان ثابت کرد که معنای فعلی همان معنای عصر شارع است. در نتیجه، با ضمیمه کردن «اطلاق مقامی»، تمسک به اطلاقات و عمومات ادله جایز خواهد بود.^{۲۸}

راهکار دوم (اراده معنای عرفی در ادله معاملات): الفاظی مانند «بیع» و «تجارت» در ادله معام لات، از آنجا که حقیقت شرعیه خاصی برای آنها جعل نشده، به همان معنای عرفی خود به کار رفته‌اند. بنابراین، هر مصداقی که بر این عناوین منطبق شود، مشمول حکم آنها نیز خواهد بود. با این حال، اگر شارع با وجود صلاحیت عرفی یک مصداق، حکم را در آن جاری نداند، این دیدگاه به عنوان مخصص یا مقید عمل می‌کند، نه اینکه موجب خروج موضوعی شود. برای مثال، لفظ «بیع» در عرف برای «تملیک العین أو مطلق المال بعوض ممن له ذلك» وضع شده و باید از کسی که چنین حقی دارد، انجام شود. اگر شارع شخص حقوقی را واجد صلاحیت تملیک نداند، این دیدگاه مخصص آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» خواهد بود، نه اینکه مصداق را خارج از موضوع بیع بداند.^{۲۹}

راهکار سوم (وضع الفاظ معاملات بر معنای اعم): محقق خوبی معتقد است اگرچه الفاظ عبادات بر معنای صحیح وضع شده‌اند، اما الفاظ معاملات بر معنای اعم از صحیح و فاسد وضع گردیده‌اند. دلیل این امر آن است که عبادات، ماهیت‌های اختراعی و مجعول شرع هستند و اخذ صحت یا ملزوم آن در معانی آنها مانعی ندارد. اما معاملات اموری عرفی هستند و صحت و فساد به عنوان احکام شرعی، در مفهوم آنها اخذ نشده‌اند.^{۳۰}

به فرموده ایشان، اشکال تمسک به اطلاق ادله معاملات، هنگام شک در دخیل بودن جزء یا شرط، در صورتی است که مبنای ما در وضع الفاظ معاملات، معنای صحیح آنها باشد. تمسک فقها به اطلاق ادله معاملات در موارد شک، قرینه است بر این که الفاظ معاملات به خصوص معنای صحیح وضع نشده‌اند.^{۳۱}

خلاصه اینکه صحت تمسک به اطلاقات ادله معاملات بسیار روشن است، زیرا انشائی مانند بیع، برای ابراز اعتبار نفسانی هستند و صحت و امضای شرعی یا عرفی در مفهوم آن اخذ نشده است؛ بر این اساس، هرگاه در صحت عقدی شک شود،

^{۲۷} صدر، بحوث فی علم الأصول، ۲۹۳/۴-۲۹۵.

^{۲۸} واعظی، «فقه شخصیت حقوقی».

^{۲۹} لجنة الفقه المعاصر، الشخص الاعتباری، ۶۵ تا ۶۴/۱.

^{۳۰} خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ۶۰/۳۶.

^{۳۱} خویی، موسوعة الإمام الخوئی، ۶۳/۳۶.

اما بیع بودن آن محرز باشد، می‌توان به اطلاق «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و مانند آن تمسک جست. این استدلال در مورد معاملات اشخاص حقوقی نیز جاری است، زیرا عنوان بیع بر این معاملات صادق است و اطلاق ادله، آنها را شامل می‌شود.^{۳۲}

حتی در صورت پذیرش وضع الفاظ بر معنای صحیح، تمسک به این اطلاقات مجاز است؛ زیرا در این ادله، لفظ «بیع» به معنای عرفی آن به کار رفته و اراده «بیع صحیح شرعی» از آن ممکن نیست. دلیل این امر آن است که اگر بیع به معنای شرعی (یعنی بیع صحیح) اخذ شده باشد، امضای شارع به طور خودبه‌خود بر آن بار می‌شود و در این صورت، بیان حلیت بیع با آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» تحصیل حاصل خواهد بود؛ مانن این که گفته شود: «بیعی که حلال است، حلال است». بر اساس نظر محقق خوئی، این استدلال تنها در مورد ادله‌ای مانند «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» که به طور مطابقی بر امضای بیع دلالت دارند، قابل تمسک است؛ اما در ادله‌ای مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» که دلالت آنها بر امضا به نحو غیر مستقیم (التزامی) است، نمی‌توان به این بیان تمسک جست؛ زیرا در چنین مواردی، صدق عنوان بیع بر مصادیق مشکوک، محرز نیست.^{۳۳}

بر این اساس، در معاملات اشخاص حقوقی نیز با فرض صدق عنوان بیع بر این معاملات، اطلاق ادله امضای عقود شامل آنها شده و حتی بدون نیاز به تمسک به سیره یا اطلاق مقامی، صحت این معاملات قابل اثبات است.

۲/۳. نقد راهکارهای پیشنهادی

نقد راهکار اول (دیدگاه ثبات ظهور در تطبیق بر اشخاص حقوقی): اولین مرحله در دلالت لفظ بر معنا، «دلالت تصویری» است و اصل عدم نقل تنها در مواردی جریان می‌یابد که در تغییر موضوع لفظ یا دلالت تصویری آن شک وجود داشته باشد. اما اگر شک صرفاً در «دلالت تصدیقی» باشد، اجرای این اصل محل تأمل است.^{۳۴}

بحث حاضر معطوف به ارتکازات و قرائن حالیه زمان شارع است. پرسش اصلی این است که آیا ارتکاز عرفی امروز نسبت به اهلیت اشخاص حقوقی، در عصر نزول نیز وجود داشته است؟ این مسئله ربطی به مدلول تصویری «بیع» ندارد تا بتوانیم با اصل عدم نقل، موضوع له را احراز کنیم، بلکه شک موجود در این بحث از موارد شک در ارتکازات و دلالات تصدیقیه است که تمسک به اصل عدم نقل در این موارد محل تأمل است؛ چراکه اطلاق مقامی مربوط به مرحله مراد جدی است. حال اگر این اشکال پذیرفته شود، دیگر نمی‌توان از راه اطلاقات مانند «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، معامله با شخص حقوقی را درست کرد.^{۳۵}

نقد راهکار دوم (اراده معنای عرفی در ادله معاملات) و راهکار سوم (وضع الفاظ معاملات بر معنای اعم): اشکال اساسی به دو راهکار گفته شده این است که ارتکاز عقلایی می‌تواند به عنوان یک قرینه متصله مانع از انعقاد اطلاق شود. اگر احراز شود که عقلاء در صحت معامله، شرطی مانند «شخص حقیقی بودن متعاقدين» را لحاظ می‌کنند، حتی اگر این شرط در مفهوم بیع اخذ نشده باشد، باز هم تمسک به اطلاق ممکن نخواهد بود. حتی شک در وجود چنین ارتکازی نیز مانع از تمسک به اطلاق است، زیرا صرف شک در قرینه متصله، امکان تمسک به اطلاق را سلب می‌کند. در بحث حاضر،

^{۳۲} خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ۶۶/۳۶.

^{۳۳} خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ۶۶/۳۶ تا ۶۷.

^{۳۴} واعظی، «فقه شخصیت حقوقی».

^{۳۵} واعظی، «فقه شخصیت حقوقی».

با توجه به مشکوک بودن اعتبار شخص حقیقی بودن متعاقدين نزد عقلای عصر تشریع، اطلاق ادله برای اشخاص حقوقی منعقد نمی‌شود.^{۳۶}

نتیجه: با توجه به اشکالات وارد بر همه راهکارهای پیشنهادی، استناد به عموماً و اطلاقات ادله امضای عقود برای اثبات صحت معاملات اشخاص حقوقی، از طریق دفع شبهه مصداقیه، ناتمام تشخیص داده می‌شود. شک در ارتکازات عرفی عصر تشریع و عدم احراز شرط «شخص حقیقی بودن متعاقدين» نزد عقلای آن زمان، مانع جدی در راه انعقاد اطلاق برای اشخاص حقوقی است.

۳/۲. ارتکاز عرفی بر اعتبار اهلیت متعاقدين

اشکال مبنایی دیگری که از سوی فقهای همچون محقق یزدی و محقق خویی مطرح شده، مبتنی بر «انصراف عرفی» ادله امضای عقود است. عموماً مانی مانند «احل الله البیع» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» به معاملات منتسب به اشخاص حقیقی (ذوی العقول) منصرف هستند. به عبارت دقیق‌تر، این معاملات، حتی با واسطه باید منتسب به مالکین باشند؛ چراکه ظهور این ادله در «بیعکم» و «عقودکم» است.^{۳۷} به بیان دیگر، هر چند ظاهر ادله حاکی از اطلاق است، اما با توجه به قرینه انصراف یا مناسبت حکم و موضوع، مراد جدی شارع، امضای معاملاتی است که از سوی «اهل» و «مالک» صادر شده باشد.^{۳۸} بر این اساس، اهلیت شخص حقوقی محرز نیست و این که بخواهیم با عموماً و اطلاقات ادله امضای عقود، اهلیت را ثابت کنیم، استناد به عموماً و ادله برای اثبات آن، مصداق «تمسک به عام در شبهه مصداقیه» خواهد بود.

۳/۲/۱. راهکارهای پیشنهادی

راهکار اول (صحت معامله با وجود یک طرف حقیقی): برخی برای خروج از این اشکال، قائل به تفصیل شده‌اند: تمسک به اطلاق در صورتی باطل است که هر دو طرف معامله، شخص حقوقی باشند؛ اما اگر یکی از طرفین شخص حقیقی باشد، آیه «احل الله البیع» نسبت به او اجرا شده و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» او را به وفای به عقد ملزم می‌کند. از صحت معامله نسبت به طرف حقیقی، صحت معامله نسبت به طرف حقوقی نیز استنباط می‌شود، زیرا عقد واحدی که اجزای آن به هم مرتبط است، نمی‌تواند نسبت به یک طرف صحیح و نسبت به طرف دیگر باطل باشد.^{۳۹}

راهکار دوم (کفایت اهلیت عرفی): ممکن است ادعا شود که مراد از اهلیت در این ادله، «اهلیت عرفی» است، نه «اهلیت شرعی خاص»؛ زیرا این خطابات متوجه عرف هستند و وجهی برای ادعای انصراف به «اهلیت شرعی خاص» وجود ندارد. پس همان‌طور که در «احل الله البیع»، در رابطه متاع و عوضین، اهلیت شرعی را شرط نمی‌دانیم، در متعاقدين هم اهلیت شرعی نیست. در غیر این صورت، باب تمسک به این عموماً و اطلاقات بسته خواهد شد.^{۴۰}

^{۳۶} واعظی، «فقه شخصیت حقوقی».

^{۳۷} یزدی، حاشیه المکاسب، ۱/۱۳۳ تا ۱۳۴؛ خویی، مصباح الفقاهه، ۴/۶ تا ۷.

^{۳۸} جمعی از نویسندگان، فقه عقود مستحدثه، ۲/۱۸۴.

^{۳۹} لجنة الفقه المعاصر، الشخص الاعتباری، ۱/۶۵ تا ۶۶.

^{۴۰} لجنة الفقه المعاصر، الشخص الاعتباری، ۱/۶۵ تا ۶۶.

نقد راهکار اول (صحت معامله با وجود یک طرف حقیقی): این استدلال تمام نیست، زیرا از «صحت جزء» نمی‌توان به «صحت کل» رسید؛ چراکه عقد، اعتبار مرتبط به اعتبار دیگر و التزام مرتبط به التزام دیگر است و صحت آن به لحاظ یک طرف معنا ندارد. پس فقط نسبت به موردی انحلال پیدا می‌کند که دو طرف آن واجد این شرط باشند. همان‌گونه که معامله شخص بالغ با صبی غیرممیز صحیح نیست - اگرچه یک طرف دارای اهلیت است - در مورد شخص حقوقی نیز همین قاعده جاری است. بنابراین، اهلیت هر دو طرف معامله شرط لازم برای صحت است.^{۴۱}

نقد راهکار دوم (کفایت اهلیت عرفی): البته این پاسخ مبتنی بر این است که تمسک به عموماً و اطلاقات برای مصادیق جدید، مثل بانک و بورس و مانند این‌ها، پذیرفته شود، وگرنه این استدلال مفید نخواهد بود. با این حال، اتکای صرف به این پاسخ نیز خالی از اشکال نیست. زیرا پرسش اصلی این است که آیا عرف زمان تشریع، شخص حقوقی به معنای امروزی را دارای اهلیت می‌دانسته است یا خیر؟ و تا زمانی که این مسئله به صورت دقیق و تاریخی مورد بررسی قرار نگیرد، استناد به عموماً ادله برای اثبات مشروعیت اشخاص حقوقی، با چالش مواجه خواهد بود.

۴. چالش عدم تمکن شارع از بیان مخصصات برای موارد نامعلوم آینده

یکی از مقدمات حکمت در استناد به اطلاق - بلکه طبق نظر برخی در استناد به عموم - این است که شارع بتواند عرفاً تمام قیود و مخصصات را بیان کند و اگر نتواند برخی موارد را بیان کند، سکوت او دلیل بر اطلاق نیست. باتوجه به اینکه بسیاری از اشخاص حقوقی جدید مانند بانک‌ها و شرکت‌های سهامی در عصر تشریع وجود نداشته‌اند، شارع به صورت متعارف تمکن ذکر قیود برای آن‌ها را نداشته است. بنابراین، سکوت او نمی‌تواند کاشف از امضای این معاملات باشد.^{۴۲} این اشکال را می‌توان از دو جهت "صغروی" و "کبروی" نقد کرد:

نقد صغروی: این اشکال با "علم الهی" شارع به همه زمان‌ها و نیز با "خاتمیت" دین اسلام در تضاد است. خداوند که عالم به "ما کان و ما یكون" است، می‌توانست قیود را به نحوی ذکر کند که خطاب او نسبت به فروضی که در آینده پیش می‌آید، اطلاق پیدا نکند؛ اولاً، عدم اطلاع شارع از آینده، قابل گفتن نیست؛ ولله غیب السماوات و الأرض،^{۴۳} امامان (ع) نیز که بیان‌کننده تشریع هستند، امکان ندارد تشریع را ناقص فهمیده باشند، که این خلاف مبانی شیعه است. ثانیاً امکان تقیید هم لازم نیست با عنوان موضوع جدید باشد، بلکه امام (ع) می‌تواند طوری بیان کند که پذیرفته شود.^{۴۴} بنابراین، «عدم تمکن» به معنای واقعی محقق نیست.

نقد کبروی: پذیرش این اشکال به معنای تعطیلی بخش عظیمی از شریعت در مواجهه با مسائل جدید و نقض حکمت بعث رسل و خاتمیت دین اسلام است. اگر نتوان به عموماً تمسک کرد، در برابر هزاران معامله جدید، تنها دو راه باقی می‌ماند: ۱. قائل به "اصالة الفساد" شدن که به اختلال نظام اجتماعی و اقتصادی می‌انجامد. بر فرض پذیرش انسداد هم باز

^{۴۱} جمعی از نویسندگان، فقه عقود مستحدثه، ۲/۱۸۶ تا ۱۸۷.

^{۴۲} شهیدی، «احکام بورس».

^{۴۳} هود: ۱۲۳.

^{۴۴} شهیدی، «احکام بورس».

باید به همین عموماً و اطلاعات رجوع کرد. ۲. توسل به روش‌های غیر معتبری مانند قیاس و استحسان. هیچ یک از این دو راه پذیرفته نیست.^{۴۵}

اما هیچ یک از این دو نقد پذیرفته نیست:

اشکال به نقد صغروی: اگرچه امام معصوم (ع) می‌توانستند قیود را به نحوی بیان کنند که شامل موارد آینده هم بشود، اما این سؤال مطرح است که آیا بر آنها لازم بود که فراتر از عرف و نیازهای زمان خود سخن بگویند؟ به عبارت دیگر، چرا در مسائل مستحدثه به سراغ قواعد دیگر مانند اصول عملیه رجوع نکنیم؟

اشکال به نقد کبروی: این ادعا که در صورت عدم شمول عموماً، نظام زندگی دچار اختلال می‌شود، قابل خدشه است. تجربه تاریخی نشان داده است که جامعه می‌تواند با پذیرش نظام‌های عقلایی دیگر و یا با رجوع به اهل خبره، نظم اجتماعی خود را حفظ کند، بدون آنکه ضرورتی برای تمسک به عموماً ادله وجود داشته باشد.

۵. چالش تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص

این چالش را می‌توان در دو محور اصلی مورد بررسی قرار داد:

۱/۵. اشتراط اهلیت در نصوص شرعی

مستفاد از نصوصی چون روایت «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ بِمِلْكٍ»^{۴۶} و دیگر ادله مربوط به وکالت، ولایت و تصرفات مالی، آن است که «اهلیت شرعی» از شرایط صحت معاملات محسوب می‌شود. این ادله به عنوان مخصص یا مقید برای عموماً ادله امضای عقود عمل می‌کنند. از آنجا که احراز چنین اهلیتی برای اشخاص حقوقی - به ویژه اشخاص متأخر از عصر معصومین (ع) - ممکن نیست، تمسک به عموماً ادله امضای عقود، مصداق «تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص» خواهد بود.^{۴۷}

نقد و بررسی: در پاسخ به این استدلال می‌توان به دو نکته اساسی اشاره کرد:

وحدت اهلیت شرعی و عرفی: اهلیت مورد استفاده از ادله مذکور، امری زائد بر اهلیت عرفی نیست. مالک، وکیل، ولی و سایر عناوین مذکور در نصوص، همگی نزد عرف از اهلیت برخوردار بوده‌اند. بله، برخی از افراد مانند نماینده شخص حقوقی که در نزد عرف اهلیت دارند، در این نصوص مورد اشاره قرار نگرفته‌اند، اما این مطلب ضرری به بحث ما وارد نمی‌کند؛ چرا که دلالتی بر حصر ندارند.^{۴۸} بنابراین، نمی‌توان اهلیتی مستقل و مغایر با عرف برای شارع اثبات کرد.

اختلاف مبانی در شبهه مصداقیه: عدم جواز تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه مخصص و مقید، از جمله مسائل اختلافی میان اصولیان است. برخی محققان قائل به تفصیل بین شبهه موضوعیه مخصص و مقید و شبهه حکمیه شده و با این ادعا که القای عموم یا اطلاق توسط شارع، ظهور در رفع شبهه دارد، تمسک به عام را فقط در «شبهه حکمیه» جایز

^{۴۵} شهیدی، «احکام بورس».

^{۴۶} طوسی، تهذیب الأحکام، ۲۷۷/۷.

^{۴۷} لجنة الفقه المعاصر، الشخص الاعتباری، ۶۶ تا ۶۷.

^{۴۸} لجنة الفقه المعاصر، الشخص الاعتباری، ۶۷/۱.

دانسته‌اند. در نتیجه، با توجه به اینکه بحث حاضر از مصادیق شبهه حکمیه است، استناد به این اشکال فاقد وجاهت لازم می‌باشد.^{۴۹}

نتیجه: اگرچه استدلال مبتنی بر اشتراط اهلیت در نصوص شرعی، در نگاه اول چالشی جدی را مطرح می‌کند، اما با توجه به وحدت اهلیت شرعی و عرفی و نیز اختلاف مبانی اصولی در مسئله شبهه مصداقیه، این چالش به‌تنهایی نمی‌تواند مانع تمسک به عمومات ادله امضای عقود باشد.

۵/۲. اعتبار عدم مخالفت با شرع در شروط

مفاد روایات با مضمون «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا شَرْطًا حَرَّمَ حَلَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا»^{۵۰} آن است که شروط - به معنای التزامات - طرفین معامله، زمانی مورد امضای شارع قرار می‌گیرد که موجب تحریم حلال یا تحلیل حرام نشوند. با توجه به اینکه اهلیت تملک شخص حقوقی نزد شارع محرز نیست، در صورت فقدان چنین اهلیتی در حکم واقعی، معامله شخص حقوقی موجب حلال شمردن تملک و تصرفی خواهد بود که فی‌نفسه حلال نیست؛ بنابراین، بحث حاضر نیز مصداق تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص است.^{۵۱} «احل حراماً و حرم حلالاً» اعم از حلال وضعی و تکلیفی است و در روایات نیز به موارد حرام وضعی، مانند حق طلاق تطبیق شده که حرام تکلیفی نیست.^{۵۲}

بررسی اعتبار عدم مخالفت با شرع در شروط: برای ارزیابی این بیان، بررسی دو مقدمه ضروری است:

مقدمه اول (شمول روایت شروط بر کلیه عقود): تعمیم دلالت روایت «المؤمنون عند شروطهم» به کلیه عقود، نیازمند تبیین است و اگر تعمیم را نپذیریم، مخصص عمومات نخواهد بود. برای تعمیم، به چند وجه می‌توان استناد کرد:

۱. توسعه مفهومی شرط: «شرط» را به هرگونه تعهد و التزام دوطرفه تعمیم دهیم. در دعای ندبه هم که آمده «بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزَّهْدَ...»^{۵۳} روشن می‌شود که شرط منحصر به شروط ضمن عقد نیست، بلکه شامل هرگونه تعهد مستقلی نیز می‌گردد. بر این اساس، روایات مذکور، عمومات ادله امضای عقود را تخصیص می‌زنند.^{۵۴}
۲. الغای خصوصیت توسط عرف: حتی در صورت ظهور روایت در شروط ضمن عقد، عرف با الغای خصوصیت این حکم را به خود عقد نیز تسری می‌دهد. بنابراین، همان‌گونه که شرط نباید محرم حلال یا محلل حرام باشد، عقد نیز از این قاعده مستثنی نیست. پس باز هم ادله امضای عقود تخصیص یا تقیید می‌خورد.^{۵۵}

^{۴۹} لجنة الفقه المعاصر، الشخص الاعتباری، ۶۷/۱.

^{۵۰} طوسی، تهذیب الأحکام، ۴۶۷/۷.

^{۵۱} جمعی از نویسندگان، فقه عقود مستحدثه، ۱۸۹/۲.

^{۵۲} شهیدی، «احکام بورس».

^{۵۳} مجلسی، بحار الأنوار، ۱۰۴/۹۹.

^{۵۴} شهیدی، «احکام بورس».

^{۵۵} شهیدی، «احکام بورس».

۳. تسری حکم به سایر معاملات: منع از «تحلیل حرام و تحریم حلال» اگرچه در مورد شرط و صلح وارد شده «إلا شرطاً حَرَمَ حلالاً أو أحلَّ حراماً»^{۵۶} و صلح «إلا صلحاً أحلَّ حراماً أو حَرَمَ حلالاً»^{۵۷}، اما مراد از آن، تغییر حکم الهی است و بعید نیست که به عنوان یک حکم عقلی و استثنای لبی، به سایر معاملات نیز قابل تعمیم است. البته در فرض اخیر، شبهه از سنخ مصداقیه خود دلیل خواهد بود.^{۵۸}

۴. تقدّم شرط الهی: همچنان که در روایت «أن شرط الله قبل شرطکم»^{۵۹} وارد شده، شروط و التزامات شرعی، تقدّم رتبی بر شروط و التزامات عرفی دارند. بنابراین، در جایی که حکمی الزامی از ناحیه شارع وجود داشته باشد، نوبت به التزام به شروط و مانند آن نمی‌رسد و این همان قدرت شرعی لولائیه است.^{۶۰}

در نتیجه با پذیرش هر یک از این وجوه، تخصیص عمومات ادله امضای عقود توسط روایت شروط ثابت می‌شود.

مقدمه دوم (تطبیق مصداقی بر اشخاص حقوقی): برای تحقق شبهه مصداقیه مخصّص، باید اثبات شود که شک در اهلیت شخص حقوقی، از مصادیق تمسّک به عامّ در شبهه مصداقیه مخصّص است. با توجّه به اینکه در معاملات مشکوک، اصل بر فساد است و این اصل بر استصحاب صحّت مقدّم می‌باشد.^{۶۱} قبل از انجام معامله، هیچ کدام از طرفین مالک چیزی نبوده و حق تصرّف نداشته‌اند. بعد از انجام معامله هم با استصحاب مشخص می‌شود که مالک نشده‌اند. بنابراین اگر شخص حقوقی فاقد اهلیت باشد، معاملات آن ذاتاً باطل و در حکم حرام وضعی است و جواز معاملات برای او مصداق «تحلیل حرام وضعی» خواهد بود.^{۶۲}

اجرای اصل عدم مخالفت کتاب (حکم الله در کتاب و سنت) نیز نافع نیست؛ اولاً، حکم کتاب و سنت که همان حرام وضعی بودن این معاملات است، با اجرای استصحاب ثابت شد. ثانیاً، در اینجا اصلاً حالت سابقه وجود ندارد. چون اگر حکم الله این است که شخص حقوقی اهلیت لازم را نداشته و معاملات او موجب نقل و انتقال نیست، معلوم می‌شود که قبل از وجود شخص حقوقی مانند بانک نیز مخالف حکم خدا بوده است.^{۶۳}

در نتیجه با تمامیت این دو مقدمه، اشکال تمسّک به عامّ در شبهه مصداقیه مخصّص وارد و مانع از تمسّک به عمومات ادله امضای عقود خواهد بود.

^{۵۶} طوسی، تهذیب الأحکام، ۴۶۷/۷.

^{۵۷} صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۳۲/۳.

^{۵۸} خمینی، کتاب البیع، ۴۴ تا ۴۳/۱.

^{۵۹} طوسی، تهذیب الأحکام، ۳۷۰/۷.

^{۶۰} صدر، بحوث فی علم الأصول، ۱۴۰/۷.

^{۶۱} شهیدی، «احکام بورس».

^{۶۲} شهیدی، «احکام بورس».

^{۶۳} شهیدی، «احکام بورس».

نتیجه‌گیری

استدلال مبتنی بر «صدق عناوین معاملی» موجود در عمومات و اطلاقات ادله امضای عقود مانند آیات «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» برای اثبات مشروعیت معاملات اشخاص حقوقی، با چالش‌های متعددی مواجه است که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت. این چالش‌ها را می‌توان در چند محور اصلی خلاصه نمود:

مختص به آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» است، برخی معتقدند آیه در مقام بیان احکام و شرایط بیع نیست، بلکه در صدد بیان منع از رباست. از این اشکال پاسخ داده شده اما این پاسخ‌ها صحیح به نظر نمی‌رسند، چرا که اولاً استظهار اطلاق از آیه مشکل است مخصوصاً که به قرائنی در مقام بیان بودن آیه محل تأمل است و ثانیاً در روایتی که در آن از آیه سخن به میان آمده به اصل آیه تمسک شده و نه اطلاق آن. پس این اشکال تمام است.

۱) چالش عدم دلالت آیه أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ بر اطلاق: ادعای اطلاق در آیاتی چون «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» با تردیدهای جدی روبه‌روست. با توجه به سیاق آیه که در مقام تفکیک بیع از ربا نازل شده و نیز سکوت آن از بیان شرایط تفصیلی بیع، استظهار اطلاق برای شمول بر مصادیق کاملاً جدیدی مانند اشخاص حقوقی فاقد پشتوانه کافی است. همچنین، استناد به روایاتی که صرفاً به اصل آیه تمسک بسته‌اند و نه به اطلاق آن، نمی‌تواند مستندی برای این ادعا باشد.

۲) چالش انصراف عرفی: حتی با فرض پذیرش اطلاق برای ادله، الفاظی مانند «بیع» و «عقود» به صورت عرفی و اولی به معاملات اشخاص حقیقی منصرف هستند. این انصراف، به حدی است که احتمال شمول ادله بر معاملات اشخاص حقوقی را تضعیف و مانع از انعقاد اطلاق برای آنها است.

۳) چالش شبهه مصداقیه: که اصلی‌ترین نقد وارده به این استدلال، اشکال تمسک به عام در شبهه مصداقیه است. از آنجا که صحیح بودن معاملات صادره از شخص حقوقی احراز نشده است، تمسک به عمومات ادله امضای عقود برای اثبات صحت این معاملات، مصداق بارز تمسک به عام در شبهه مصداقیه خواهد بود. راهکارهای پیشنهادی برای خروج از این اشکال مانند اصل ثبات در ظهور، اراده معنای عرفی و وضع الفاظ بر معنای اعم، نیز نتوانستند این چالش را برطرف کنند؛ چرا که شک در ارتکاز عقلایی عصر تشریع نسبت به اهلیت اشخاص حقوقی، همچنان پابرجا است.

۴) چالش عدم تمکن شارع از بیان مخصّصات برای موارد آینده: این اشکال مبتنی بر آن است که شارع در عصر تشریع، تمکن عرفی برای بیان تمام قیود و مخصّصات مربوط به اشخاص حقوقی جدید را نداشته است. در نتیجه، سکوت او را نمی‌توان دلیلی بر امضای این معاملات و شمول اطلاقات دانست. اگرچه در پاسخ، به علم الهی و خاتمیت دین استناد شده، اما این پاسخ به طور کامل قانع‌کننده نیست؛ چرا که می‌توان در مواجهه با مسائل جدید، به جای تکیه بر اطلاقات، به سراغ ادله و قواعد دیگر مانند اصول عملیه رفت. همچنین اختلال در نظام اجتماعی و اقتصادی صحیح نیست؛ چرا که رجوع به اهل خبره و نظام‌های دیگر عقلایی ممکن است.

۵) چالش تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصّصات از جهت اشتراط اهلیت در نصوص شرعی: اگرچه استدلال مبتنی بر اشتراط اهلیت در نصوص شرعی مانند «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ بِمِلْكٍ»، در نگاه اول چالشی جدی را مطرح می‌کند، اما با توجه به وحدت اهلیت شرعی و عرفی و نیز اختلاف مبانی اصولی در مسئله شبهه مصداقیه، این چالش به‌تنهایی نمی‌تواند مانع تمسک به عمومات ادله امضای عقود باشد.

۶) چالش تمسک به عامّ در شبهه مصداقیه مخصّص از جهت اعتبار عدم مخالفت با شرع در شروط: روایات ناظر به لزوم عدم مخالفت شروط با شرع، با توجه به قوّت استدلال در دو مقدمه‌ای که گفته شد، این چالش به عنوان مانعی جدی در برابر تمسک به عمومات ادله امضای عقود برای اثبات صحّت معاملات اشخاص حقوقی ظاهر می‌شود.

در مجموع، باتوجه به اشکالات متعدّد و اساسی که بر استدلال «صدق عناوین» وارد است، این استدلال برای اثبات مشروعیت معاملات اشخاص حقوقی ناتمام تشخیص داده می‌شود. با این حال، این به معنای بسته بودن راه اثبات مشروعیت نیست و می‌توان با تمسک به ادله دیگر مانند سیره مشرعه که بر صحّت معاملات با این اشخاص جاری است و مورد ردع شرع قرار نگرفته و نیز اذن ولی فقیه در عصر غیبت، بر اساس قاعده «السلطان ولی من لا ولی له» مشروعیت تصرّفات اشخاص حقوقی را به اثبات رساند.

فهرست منابع

قرآن کریم.

اصفهانى، محمّدحسین. حاشیه کتاب المکاسب (ط - الحديثه). قم: أنوار الهدى. چاپ دوم، ۱۴۱۸ق.

امامی خوانساری، محمّد. الحاشیه الثانیة علی المکاسب. قم: بی‌نا. چاپ اول، بی‌تا.

جمعی از نویسندگان. فقه عقود مستحدثه (تقریرات درس آیت الله حسین شوپایی). قم: انتشارات حوزه‌های علمیّه. چاپ اول، ۱۴۰۰ش.

حسینی حائری، سید کاظم. فقه العقود. قم: مجمع الفکر الاسلامی. چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.

خراسانی، محمّدکاظم بن حسین. حاشیه المکاسب. مصحّح: مهدی شمس الدین. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۶ق.

خمینی، سید روح الله. کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ چهارم، ۱۳۹۲ش.

خوانساری، سید احمد. جامع المدارک فی شرح مختصر النافع. قم: مؤسسه اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

خویی، سید ابوالقاسم. مصباح الفقاهه. مقرّر: محمّدعلی توحیدی تبریزی. قم: مکتبه الداوری. چاپ اول، ۱۳۷۷ش.

خویی، سید ابوالقاسم. موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسه إحياء آثار الامام الخوئی. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

شب‌زنده‌دار، محمّد. «شخص اعتباری». پایگاه اینترنتی دفتر فقه معاصر؛ <https://B2n.ir/n25545> (دسترسی در ۱۴۰۳/۲/۵)

شهیدی، محمّدتقی. «احکام بورس». پایگاه اطلاع‌رسانی استاد محمّدتقی شهیدی؛ <https://B2n.ir/u60526> (دسترسی در ۱۴۰۳/۲/۵)

صدر، سید محمّدباقر. بحوث فی علم الأصول. مقرّر: محمود هاشمی شاهرودی. قم: مؤسسه دائرة معارف الفقه الاسلامی. چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.

صدوق، محمّد بن بابویه. من لا یحضره الفقیه. محقّق: علی اکبر غفاری. بیروت: دار الأضواء. چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.

طوسی، محمد بن حسن. تهذیب الأحکام. محقق: حسن خراسان و محمد آخوندی. تهران: دارالکتب الاسلامیه. چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.

لجنة الفقه المعاصر. الشخص الاعتباری. محقق: علاء شدهان الجعفری. قم: دفتر فقه معاصر، ۱۴۴۴ ق.
مجلسی، محمد باقر. بحار الأنوار (ط - بیروت). محقق: جمعی از محققان. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

واعظی، محمد سعید. «فقه شخصیت حقوقی». پایگاه اینترنتی مؤسسه فقه و علوم اسلامی؛ <https://B2n.ir/s24437> (دسترسی در ۱۴۰۳/۲/۵)

همدانی، رضا. حاشیه کتاب المكاسب. قم: انصاری قمی. چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
یزدی، سید محمد کاظم. حاشیه المكاسب. قم: اسماعیلیان. چاپ چهارم، ۱۴۱۰ ق.